

نگرش دکتر امیرحسین آریان‌پور درباره‌ی استبداد ایرانی به سال ۱۳۳۶ در ضمن درس‌های جامعه‌شناسی ایشان به دانشجویان دانشگاه تهران عرضه شد، و از آن پس وجوه متفاوت آن نگرش به دفعات، به وسیله مقالات و کتاب‌ها و سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های ایشان انتشار یافت و مورد نقد هم واقع شد. از آن جمله است:

- «مراحل تاریخ ایران»، مقاله در نامه فرهنگ ما، بهمن ۱۳۴۴، ص ۱۴-۶.

- «زمینه اجتماعی شعر فارسی» سخنرانی در انجمن فرهنگی ایران و شوروی، مجله پیام نوین، فروردین ۱۳۴۴، ص ۸-۱ و ۹۲-۶۶.

- «نگاهی به سیر جامعه ایرانی در ادوار مختلف»، مصاحبه در ماهنامه فردوسی، مرداد ۱۳۴۶، ص ۲۳-۲۰.

- «درباره اصول تاریخی هنر و ادب»، سخنرانی در سمینار ادبیات فارسی در ارومیه، ماهنامه آموزش و پرورش، آذر ۱۳۴۸، ص ۲۳-۱۳.

- «نگاهی به جامعه‌شناسی نافرمانی»، تبریز ۱۳۵۰، ص ۸-۲۷.

- مجموعه مباحثه‌های علی اصغر ضرابی با دکتر امیرحسین آریان‌پور [و دیگران]، تهران، ۱۳۵۱، ص ۶۴-۹.

- گفت‌وگوی نماینده گروه روشن‌فکران آزادیخواه در اروپا با ا.ح. آریان‌پور، برایتون، ۱۳۵۸، ص ۱۱-۱۲.

- «تاریخ سیاه دیکتاتوری»، منقول در مجله آدینه، آبان ۱۳۷۲، ص ۱۵.

- «الفای شبهه در قالب یک سؤال»، نقد محمدکاظم انبارلویی از مقاله «تاریخ سیاه دیکتاتوری»، روزنامه رسالت، ۲۴ آبان ۱۳۷۲، ص ۴.

خلاصه نگرش دکتر آریان پور که در سال ۱۳۴۴ به صورت سخنرانی در بخش ایرانی دانشگاه
لنین‌گراد، ابراد شد، از نامه فرهنگ ما (شماره بهمن ۱۳۴۴، ص ۶-۱۴) نقل می‌شود:

چنان که می‌دانیم، جامعه‌های صنعتی کنونی، در طی تاریخ خود به برکت تکامل اقتصاد و رشد طبقات اجتماعی، انقلابات متعددی به خود دیدند و پس از طی مرحله تجانس ابتدایی، مرحله‌های برده‌داری و زمین‌داری را پشت سر نهادند و به مرحله سرمایه‌داری و احیاناً مرحله جامعه‌داری رسیدند. اما جامعه ایرانی مانند اکثر جامعه‌ها، مراحل تکامل را با این نظم و سرعت نگذرانید. مردم ایران در طی سه هزار سال اخیر از مرحله تجانس ابتدایی به مرحله‌های برده‌داری و زمین‌داری ارتقاء یافتند، ولی تا قرن پیش، از تحولات بعدی بازماندند. از این گذشته، برده‌داری ایرانی محدودتر از برده‌داری جامعه‌های صنعتی بود، و زمین‌داری ایرانی با آن که عناصری از مرحله برده‌داری را در خود حفظ کرد، به شدت زمین‌داری جامعه‌های صنعتی، رعایا را به املاک زمین‌داران مقید نگردانید.

برای تبیین این گونه تفاوت‌ها، می‌توان چنین گفت: اجتماعات ایرانی از دیرباز بر اثر مشکلات اقتصادی (ناشی از خشکی اقلیم و کمی آب و دوری آبادی‌ها از یکدیگر و دشواری ارتباطات) و اختلافات اجتماعی (تنوع نژادی و زبانی و دینی ناشی از تاختن‌ها و کوچیدن‌های اقوام شبان‌پیرامون نجد ایران به داخل آن و در نتیجه، نابرابری فرهنگی ساکنان ایران و مقابله مخرب فرهنگ کوچ‌نشین با فرهنگ شهرنشین) به خشونت اخلاقی و انزواطلبی و همستیزی کشانیده شدند، و حکومت‌هایی که این اجتماعات را گردانیدند، در برابر خشونت داخلی و مزاحمت خارجی، شدیداً به استبداد گراییدند، و سراسر زندگی اجتماعی را زیر سلطه خود گرفتند. به سبب استثمار استبدادآمیز حکومت‌ها در همه شئون اجتماعی و از آن جمله، در فعالیت‌های تولیدی و نیز به سبب هجوم‌های مخرب پیاپی، چه از داخل و چه از خارج نجد، تکامل عمومی اجتماعی ایرانی بارها دچار توقف و حتا سیر قهقرایی شد و تا قرن گذشته (عصر دودمان قاجار) ارتقاء از مرحله زمین‌داری به مرحله سرمایه‌داری امکان نیافت. در قرن گذشته با تخفیف هجوم‌های مخرب و به الهام تمدن صنعتی، حرکتی در صناعت ایران پدید آمد. ولی به سبب ادامه مداخله مستبدانه حکومت‌ها و مزاحمت امپریالیسم اروپایی که جای هجوم‌های وحشیانه پیشین را گرفت و برای ربودن بازارهای کشورهای چون ایران، صنعتی شدن این کشورها را نمی‌خواست، پیش‌رفت صناعت و به تبع آن، رشد اقتصادی و تکامل اجتماعی آن‌ها سخت کند شدند و کمابیش از انگاره‌های اقتصادی و اجتماعی جامعه‌های صنعتی مخصوصاً جامعه‌های اروپایی انحراف جستند.

توضیحاً می‌گوییم که جامعه ایرانی مانند سایر جامعه‌ها، در جریان پیش‌رفت خود، نظام ساده

ابتدایی را پشت سر گذاشت و در عصر دودمان اشکانی آرام آرام پا به مرحله نظام زمین‌داری نهاد و از آن پس، زمام آموزش در کف اشراف زمین‌دار افتاد. این نظام که در حدود قرن هفتم مسیحی نضج گرفت، در ایران اسلامی هم ادامه یافت و در عصر دودمان سلجوقی و سپس در عصر حکومت مغول با برقراری اصل اقطاع و سیورغال، به ذروه کمال رسید. پس از آن در سده دهم اسلامی (آغاز عصر صفوی) در نتیجه بهبود کشاورزی و گسترش صنعت و بسط تجارت داخلی و خارجی و ترقی شهرها، به ضعف گرایید. پس حکومتی متمرکز بر حکومت‌های محلی زمین‌داران سایه افکند، و اقتصاد عمومی بر اثر توسعه سریع املاک دولتی (املاک خالصه) رو به تمرکز رفت. ولی ایستادگی و سخت‌گیری زمین‌داران و طغیان‌های داخلی و جنگ‌های خارجی (مخصوصاً جنگ با ازبکان و عثمانیان) و نیز گسیخته شدن پیوندهای بازرگانی و فرهنگی ایران و اروپا که زاده کشف راه‌های دریایی جدید و استیلای ترکان عثمانی بر قسمت اعظم آسیای صغیر و سوریه و مصر و بالکان و سواحل دریای سیاه و کناره‌های مدیترانه شرقی بود، جامعه را به بحران اقتصادی کشانید. سپس نظام زمین‌داری توانست لنگان لنگان به سیر خود ادامه دهد و تا سده سیزدهم قوام خود را در مقابل تظاهرات موقت نظام نوبنیاد سوداگری حفظ کند.

کندی و ناپیوستگی تکامل جامعه ایرانی معلول علت‌های گوناگون اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است. ولی احتمالاً یکی از علت‌های اصلی، یورش‌های مکرر خارجی است. جامعه ایرانی در سراسر تاریخ خود در معرض تهدید اقوام کوچ‌نشین یا گله‌دار پیرامون پشته ایران که در مدارج نخستین رشد اجتماعی بودند، قرار داشت. یورش‌های سکاها، خیون‌ها، هفتال‌ها، عرب‌ها، سلجوقیان، قزاغزان، قراخانیان قراخطاییان، قفچاقان، مغولان، تاتاران، قره‌قویونلوها و آق‌قویونلوها و دیگران کراراً جریان تکامل فرهنگ مادی و غیر مادی ایران را گسیخت و مانع از آن شد که جامعه ما مانند جامعه‌های اروپایی منظم‌اً و سریع‌اً مراحل نظام زمین‌داری را بپیماید و به انقلاب صنعتی خود برسد.

با آن که تحولات هر جامعه عمدتاً زاده «ساخت» یا وضع داخلی آن است.

باز از آن جا که هیچ جامعه متمدنی از جامعه‌های پیرامون خود بی‌نیاز و برکنار نمی‌ماند، باید برای تبیین تحولات تاریخی جامعه‌ها به شبکه عوامل خارجی مانند بازرگانی و هجوم و مهاجرت که مسلماً در حیات جامعه‌ها مؤثر می‌افتند، توجه بلیغ کرد. از این رو است که برای روشننگری سیر تاریخ ایران مخصوصاً درنگ دیرنده آن، آمد و رفت اقوام نیمه وحشی گوناگونی را که در سراسر تاریخ ایران با کوچ‌ها و یورش‌ها و چپاول‌های پیاپی خود، ارکان زندگی اجتماعی ایران را لرزاندند، مورد تأکید قرار دهیم.

تجزیه و تحلیل این کوچ‌ها و یورش‌ها و چپاول‌ها احتمالاً نه تنها کلید فهم تاریخ ایران است، بل که برای تعیین تاریخ بسیاری دیگر از جامعه‌های بزرگ مشرق زمین هم ضرورت دارد. در مشرق زمین اکثر ناحیه‌های آباد و بارخیز به وسیله بیابان‌های فراخ دامن و سرزمین‌های کم مایه محاط بودند. از این رو ساکنان ناحیه‌های متفاوت از لحاظ رشد فرهنگ مادی و غیر مادی با یکدیگر فرق فاحش داشتند و در موارد بسیار، ناگزیر از هجوم به خاک همدیگر و غارت‌گری و غنیمت‌بری و نوعی امپریالیسم اقتصادی شدند.

بی‌تردید این وضع در زندگی تمدنی جامعه‌های یورش دیده و تاراج شده سخت مؤثر افتاده و به توقف یا سیر قهقراپی آن‌ها انجامیده است.

به نظر من، علت عمده عدم انطباق جریان‌های فرهنگ مادی و غیر مادی ایران و سایر جامعه‌های متمدن مشرق زمین بر فرهنگ‌های مغرب زمین، در همین هجوم‌های ویران‌زای ساکنان استپ‌های آسیاست. حتماً می‌توان گفت که پس افتادن زمانی انقلاب صنعتی روسیه نسبت به انقلاب صنعتی اروپای غربی تا اندازه‌ای معلول مزاحمت‌های همین اقوام است.

اروپای غربی پس از هجوم ژرمن‌ها، قرن‌ها از آرامش نسبی برخوردار شد و اقتصاد آن گام به گام پیش رفت و مراحل نظام زمین‌داری را با سرعت و نظم پیمود. اما مشرق زمین هیچ‌گاه به چنین آرامش دیرگذری دست نیافت و از این رو جریان اقتصادی آن دستخوش درنگ‌ها و پسرفت‌های پیاپی شد و نظام زمین‌داری آن بسیار گران‌جانی کرد.

سرزمین پهناور روسیه از آن جا که به اندازه آسیای شرقی و آسیای میانه با اقوام استپ‌های آسیا نزدیک نبود، از دستبرد آن اقوام زبانی کم‌تر برد. ولی این زیان آن قدر بود که سیر اقتصادی روسیه را به کندی کشاند و انقلاب صنعتی آن کشور را تا سده نوزدهم به پس اندازد.

از آن چه گذشت، ممکن است ویژگی‌های تاریخی ایران را به چند اصل تحویل کرد: سیر قهقراپی، ناستواری اشراف زمین‌دار، پس‌افتادگی صنعت و تجارت و آشفتگی و بحران دایم.

اصل اول: سیر قهقرایی جامعه

۱- هجوم‌های خارجی از دو جهت اقتصاد کم‌رشد ایران را نه تنها از سیر تکامل خود بازداشت، بل که به عقب نیز راند:

اقوام مهاجم چون عموماً از لحاظ تکامل تاریخی در مرحله اقتصاد شبانی و برده‌داری بودند، پس از تصرف ایران به ناگزیر مختصات تاریخی خود را تا جایی که می‌توانستند به جامعه ایرانی تحمیل می‌کردند، چنان‌که قوم عرب در آغاز تسلط خود بر ایران، نظام فلاحی ایرانی را تا اندازه‌ای به رنگ نظام شبانی عربی درآورد. از این گذشته، هجوم و غلبه جنگی معمولاً با اسیرگیری و برده‌داری ملازم داشت، و این امر هم، چنان‌که تاریخ نشان می‌دهد، جامعه ما را به سیر قهقرایی می‌کشانید.

۲- با هر هجومی سیر تکامل جامعه دچار گسستگی و شکستگی می‌شد، اخلاق اجتماعی به پستی می‌گرایید و شهرنشینی فرو می‌خفت، چنان‌که بسا شهرهای آبادان مانند اورگنج، و چاچ و خجند و سمرقند و فرغانه که به برکت آرامش صدساله عصر سامانی به عظمت رسیده بودند فرو افتادند. بر اثر این وضع، اجتماعات شهری ایران، با همه صناعت و تجارت خود بارها یا یکسره از میان رفتند و دیگر سر بلند نکردند و یا دیرزمانی پس از سقوط، سربرداشتند و سیر تکامل خود را از سر گرفتند، از این جاست که شهرهای ایران هیچ‌گاه بر قدرت صنعتی و تجاری شهرهای اروپایی در عصر رنسانس، مانند ونیز و ژن و فلورانس و لیسن و پاریس و لندن و هامبورگ و نورنبرگ و نووگورود و برگن دست نیافتند.

اصل دوم: ناستواری اشراف زمین‌دار

نظام زمین‌داری هرگز در ایران به قدر اروپا ریشه نندوانید و به قیدهای مربوط به اصالت و نجابت و سلسله مراتب و آداب و افتخارات اشرافی بسته نشد، زیرا هجوم‌های پیاپی اقوام بیگانه پیرامون، مانع از آن بود که نظام زمین‌داری دیرگاهی در دست خاندان‌های معینی باقی بماند. هر یک از اقوام مهاجم پس از خرد کردن اشراف موجود، زمین‌ها را میان بزرگان خود تقسیم می‌کردند. از این رو با هر هجومی زمین‌داران تازه‌ای پدید می‌آمدند و جایگزین زمین‌داران پیشین می‌شدند. و البته این وضع ایجاب می‌کرد که اشرافیت اصیل ریشه‌دار به وجود نیاید و آداب و سنت‌های اشرافی نیرو و رواج نگیرد و در نتیجه:

۱- در اروپا اشراف زمین‌دار ریشه‌دار با رسوم و تشریفات خود، در جامعه یکه‌تاز بودند و مغرورانه

از پادشاه که رأس هرم اشراف و متکی به آنان محسوب می‌شد، حمایت می‌کردند. اما در ایران از این اشراف متکبر اثری در میان نبوده و امیران و درباریان نمی‌توانستند در کار سلاطین مخصوصاً سلاطین غیر ایرانی که فاقد تربیت اشرافی بودند، مداخله و تأثیر کنند. نبودن اشراف مقتدر و نیز لزوم قدرتی عظیم برای مقابله با هجوم‌ها، موجد حکومت استبدادی و اقتدار فوق‌العاده سلاطین مشرق زمین شد. شاهان حتا قدرت و جرأت آن داشتند که به اراده خود غلامی را به وزارت برگزینند و یا اعضای خاندانی اشرافی را قتل عام کنند.

۲- قدرت نامشروط زمامداران به زیان آنان بود، زیرا هنگامی که با یورش‌های دشمنان خارجی یا طغیان‌های داخلی روبه‌رو می‌شدند، جز مزدوران بی‌ریشه و سودجود و ابن‌الوقت خود مدافعانی نمی‌یافتند.

این عامل و هجوم‌های خارجی دست به دست دادند و باعث شدند که هیچ یک از دودمان‌های حاکم ایران دیر زمانی دوام نیاورند، فقط صفویان در حدود دو قرن و قاجاریان تقریباً یک قرن سلطنت کردند، آن هم سلطنتی آمیخته با بدگمانی و دغدغه و توطئه و نفاق.

۳- سستی و ناستواری زمین‌داران و باز بودن مرزهای طبقه‌ای آنان موجب گردید که در دوره زمین‌داری، سوداگران ایرانی برخلاف سوداگران اروپایی، نه تنها پست شمرده نشوند، بل که معزز نیز باشند. چنان‌که به شهادت تاریخ و مخصوصاً فولکلور (مثلاً هزارویکشب) معمولاً شوکت سوداگران از حشمت هیچ‌کس مگر امیران بزرگ کم‌تر نیست.

اصل سوم: پس‌افتادگی صنعت و تجارت

در ایران با وجود اهمیت سوداگری و پایگاه نسبتاً بالای بازرگانان، تجارت و نیز صنعت و فلاحیت پیش‌رفت منظمی نکردند. در نتیجه‌ی انهدام شهرها و روستاها و نابودی مردم، جریان تکامل صنعتی و تجاری مکرراً قطع شد و حتا کراراً به قهقراء رفت. چون حکومت اسلامی، باعث پیوستگی ناحیه‌های دورافتاده شده بود، تجارت پر دامنه امکان داشت. با این وصف، تکامل تجاری و نیز تکامل صنعتی که وابسته به آن است، به سبب هجوم‌های خارجی به آسانی دست نمی‌داد. از آن پس جز در دوره‌هایی چون دوره مغول که دودمانی مقتدر بر سر کار بود و موقتاً راه‌ها را ایمن می‌کرد، تجارت دامنه‌دار صورت نمی‌گرفت، و چنین دوره‌هایی هم فراوان نبودند. از این بالاتر، جامعه ایرانی بارها به هنگام سقوط دودمان‌ها، بر اثر طغیان زمین‌داران بزرگ دچار بحران می‌شد، و رونق سوداگری از میان می‌رفت. بنابراین:

۱- به اقتضای محدودیت صنعت و تجارت، سوداگران هیچ‌گاه به صورت طبقه متشکلِ توانایی در نیامدند، اهمیتی که سوداگران در جامعه ایرانی کسب کردند، تنها از آن‌جا بود که در ایران زمین‌داری موروثی اعتبار و استحکامی نداشت و از این رو زمین‌داران ایرانی برخلاف زمین‌داران اروپایی، به سوداگران با دیده تحقیر نمی‌نگریستند و مجال تکاپو و پیش‌رفت را از آنان سلب نمی‌کردند. سوداگران ایرانی برای خود حقوق و امتیازاتی داشتند و حتا اصنافی به وجود آوردند. ولی هیچ‌گاه اصناف آنان مانند انجمن‌های صنفی اروپای قرون وسطی، قدرت اجتماعی نیافتند. بی‌گمان هم‌چنان که در ایران گذشته، طبقه متشکل سوداگر پدیدار نشد، از انبوه روشن‌فکرانِ طبقه سوداگر هم خبری نبود.

۲- به سبب محدودیت صنعت و تجارت، طبقه سوداگر متشکل و مقتدری که بتواند با دربارهای بزرگ هم‌داستان شود و زمین‌داران را براندازد به وجود نیامد. پس اشراف زمین‌دار ایران برخلاف اشراف زمین‌دار اروپا، هیچ‌گاه منقرض نشدند، بل که توانستند در مقابل دربار و سوداگران نامتشکل دوام آورند و موافق مقتضیات اجتماعی، گاهی تابع دربار شوند و گاه کوس خودمختاری زنند. مهاجمان بیگانه نیز با آن که اکثراً وابسته‌ی نظام شبانی یا برده‌داری بودند، با برانداختن زمین‌داران ایران، خود رفته رفته وابسته نظام زمین‌داران می‌شدند:

۳- بر اثر دوام همزیستی خود به خودی زمین‌داران و سوداگران، در ایران گذشته، تکامل طبقه‌ای منظمی روی نداد. طبقه‌های اجتماعی درست از یکدیگر تفکیک نشدند، و تحولات اجتماعی ژرف امکان نیافت. در برابر اروپا که از زمان امپراتوری روم غربی تا عصر رنسانس (نزدیک هزار سال) تحولی عمقی نکرد، ایران تقریباً از عصر دودمان اشکانی تا سده نوزدهم (در حدود دوهزار سال) از پیش‌رفت باز ماند. چنان‌که در چین نیز از آغاز کار دودمان «هان» تا پایان کار دودمان «منچو» (تقریباً دو هزار سال) نظام زمین‌داری دگرگونی اساسی نپذیرفت. از این‌جا بود که طبقه‌های اجتماعی ایران برخلاف طبقه‌های اجتماعی اروپا، دارای مختصات و مرزهای قاطعی نشدند و از

یکدیگر فاصله نگرفتند و حتا با یکدیگر آمیختند، چندان که تضاد خصمانه زمین‌داران و سوداگران اروپا تاکنون در ایران نظیری نیافته است.

اصل چهارم: آشفنگی و بحران دایم

بدیهی است که در چنین جامعه‌ای، آشفنگی و بحران ژرف فرمانروا می‌شود. هیچ یک از دودمان‌های حاکم ایران نتوانستند بحران را به پایان رسانند. فقط برخی از دودمان‌های قاهر امکان آن یافتند که با یورش و کشورگشایی و اسیرگیری و غارتگری و غنیمت‌بری، برای خود آرامش و رفاهی نسبی و ناپایدار به بار آورند، چندانگاهی، بحران داخلی را تخفیف دهند، روستاها و شهرها را انتظامی موقت بخشند و مجالی برای بهبود فلاح و صنعت فراهم کنند.

این بحران عمیق و درنگ‌ناپذیر جبراً مردم ساده متعارف را به واکنش‌های مثبت و منفی گوناگونی برمی‌انگیزد. ایرانیان گاهی با طرد و تحقیر زندگی اجتماعی و اکتفا به حیاتی فردی، به مقاومت منفی می‌پرداختند، گاهی دست به شورش می‌زدند، و زمانی در دستگاه حکومتی طبقه حاکم رخنه می‌کردند و با تدبیر و توطئه، امیران را به جان یکدیگر می‌انداختند و حتا به قصد دفع زورگویان بیگانه حاکم، زورگویان بیگانه جدیدی را فرا می‌خواندند. از این‌ها بالاتر، ایرانیان در موارد بسیار برای تضعیف فرمانروایان بیگانه، به ادیان و مذهبی غیر از دین و مذهب مختار آنان می‌گراییدند، و بی‌تردید هر حمله‌ای که به آیین مقبول می‌شد، تهدیدی برای نظام حکومتی موجود به شمار می‌رفت.

در آغاز حمله قوم عرب به ایران، بسیاری از مردم متعارف که از نظام طبقاتی پرتبعیض ساسانی به تنگ آمده بودند، به امید برخورداری از برکات دین اسلام، آگاهانه از دفع حملات قوم عرب خودداری ورزیدند. در مقابل این مردم، دهگانان یعنی اشراف زمین‌دار، برای حفظ امتیازات و احترامات خود، به همراهی گروه‌هایی از مردم به مقاومت برخاستند. این همراهی و همگامی فقط کوتاه زمانی دوام آورد زیرا بر اثر خشونت قوم عرب، عوام خود به‌زودی علیه آنان با خواص همکاری کردند. خواص نیز همکاری آنان را لازم شمردند. سرانجام، شورش‌های مکرر مردم ایران بر ضد مهاجمان عرب مؤثر افتاد و در قرن سوم بخشی از ایران خاوری استقلال یافت، به زودی حکومت‌های مهاجمان ترک آن سرزمین استوار گردیدند، و اشراف جدیدی در برابر دهگانان ایرانی ظاهر شدند. چون دهگانان در ایران نفوذ اجتماعی ریشه‌داری داشتند، اشراف نو - دولت بیگانه لازم دانستند که اولاً با دهگانان ائتلاف کنند و بسیاری از منصب‌های عالی مانند وزارت و قضاوت را به آنان واگذارند، و ثانیاً به جعل تبارنامه پردازند و نسب خود را به اشراف اصیل ایرانی برسانند. در قرن‌های دوم و سوم و چهارم اسلامی تقریباً همه

دودمان‌های حاکم یا مدعی حکومت، - خود را بازمانده اشراف پیشین ایران می‌شمردند، ولی نه دهگانان ایرانی توانستند دیرگاهی اعتماد و همکاری مردم ایران را جلب کنند و نه بیگانگان ایرانی شده. ایرانیان که به امید بهبود زندگی اجتماعی به خواص دست اتحاد داده و فاتحان عرب را رانده بودند، به زودی دریافتند که فرمانروایان جدید چه ایرانیان اصیل و چه ایرانیان ادعایی - همان شیوه بهره‌کشی و سودجویی و بیدادگری دیرینه را دنبال می‌کنند. پس دوره امیدواری و خوشبینی کوتاه عوام سپری شد، و بار دیگر طغیان‌های اجتماعی در گرفت، با این تفاوت که این طغیان‌ها برخلاف طغیان‌های پیشین، برضد اشراف ایرانی و ایرانی‌نما بودند.

این‌ها هستند برخی از وجوه مهم جامعه ایرانی که بر اثر موانع اقتصادی و اجتماعی، در سیر کلی خود، از هنجارهای اجتماعی شناخته شده انحراف جست.

از آن‌چه گذشت، می‌توان نتیجه گرفت که جامعه ایرانی، به سبب دو گونه عامل - استثمار خشن داخلی و استعمار خارجی، قرن‌ها اسیر استبداد یا بی‌عدالتی مبرم بوده است.

ولی استبداد ایران امری ذاتی نبوده است و با نفی عامل‌های دوگانه از میانه برمی‌خیزد. نفی عامل اول بسته است به مبارزه با استثمار خشن داخلی، و نفی عامل دوم بسته است به مبارزه با امپریالیسم خارجی - و این دو گونه مبارزه دیری است که در جامعه ما و به طور کلی، در جهان سوم آغاز شده است.